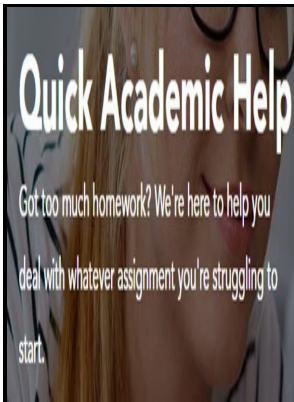


Bosi yu Han yu ci dian = - [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

Shangwu yin shu guan - kochi, farhangi, ariaye



Description: -

-

Persian language -- Dictionaries -- Chinese. Bosi yu Han yu ci dian =

- [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

- Bosi yu Han yu ci dian = - [Farhang-i Fārsī bih Chīnī]

Notes: Chinese and Persian.

This edition was published in 1981



Filesize: 17.104 MB

Tags: #Saya #Dah #Serik #Tolong #Fathia, #Dia #Tak #Sayangkan #Dirinya #Sendiri

Saya Dah Serik Tolong Fathia, Dia Tak Sayangkan Dirinya Sendiri

از نوشته مدیر مسئول جریده نسیم سحر بوضاحت
برمی آید، که این جریده بدرجه اول ادبی بود و برای آنک تنوع در پهلوی ادبیات بعضی مطالب معلوماتی غیرخبری را نیز عرضه میکرد

burhan, farhangi, ariaye

Katanya, Fathia harus dibantu sebelum semuanya terlambat. Saya sudah serik hendak bantu orang macam dia lagi. این جریده از شماره اول تا پانزدهم این جریده
در کتابخانه شخصی پوهاند عبدالحی حبیبی، رئیس انجمن تاریخ موجود بوده و در تکمیل این تحقیق از آن استفاده شما یا ن نموده ام بدینوسیله ممنونیت خود را به جناب پوهاند
حبیبی اظهار مینمایم که این ارمغان شخصی خود را به مطالعه بنده قرار داد

Saya Dah Serik Tolong Fathia, Dia Tak Sayangkan Dirinya Sendiri

در این مشاعره که بیشتر از 200 شخصیت ادبی افغانی و ایرانی اشتراک نموده بودند؛ توسط شاعره و دکلماتور ورزیده ایرانی به نام کتایون گرداننده گی میشد. شیب و لبخند
بزم ادب امشب حال و آثری دارد هر کو که سخندان است لعل و گهری دارد لبخند به لب دارد آن دلبر ناز من با شیب زرخندان شهنش و شکری دارد گه
با نکه دلکش گاهی به شکر خندی دل میبرد از هر کس او صد هنری دارد قاصد بر من آمد لبخند ملیحی داشت گفتی که گویا او زان یار خبری دارد من حال
دل خود را کردم به طیب عرضه گفتار رخ چو سببی بر تو آثری دارد گلزار رخ دلبر پر گل چو گلستان است ناهید به جمع ما نور و قمری دارد شعر
و غزل حافظ از هر دهنی خویست با لحن کتایون جان لطف دگری دارد هر کس به کسی دارد یک تحفه و یک هدیه برهان به شما امشب یک شعر تری دارد
+++++ تا واره از غم بیا نزد رقیب هر گزم - روپ - پش من - ت ه - ردم بیا با لطف خود گرم - ی ببخش این خانه سردم بیا هجران مرا افسرده ساخت
در من نمانده جز رمق خواهم به پایت جان دهم تاخیر مکن ایندم بیا دوری تو زارم نمود زخم دلم شد تازه تر لطفی نما ای نازنین بر زخم دل مرهم بیا زان روز که
گشتم عاشقت یکدم ندیدم مهر تو بگزر ز ظلم و جور خود قدم نمودی خم بیا حسرت نباشد کار خوب اندر ره عشق و وفا وز روی صندق و دوستی نزدیم بیا پیشم بیا
ای جان و جان عاشقان سردار و سرخیل بتان بس کن سفر را نازنین تا واره از غم بیا تا تو برفتی از برم انده مرا هر دم شده کوتاه نما سیر و سفر با دیدنت
شادم بیا از دوری تو ای صنم - گلشن شود زندان بمن وقتی که بینم روی تو از قید آزادم بیا عادت به برهان گشته است دیدار تو هر صبح و شام دور از برم
رفتی بتا چشمم شده پر نم بیا ماه دو بالا مرا دیوانه میسازد خرام قد بالایی نمیدانم چه سازم با چنین سرو دلارایی شب هجر است و من هم غرقه در تالاب
تنهایی دل من خوش بدان کلخر بود یک صبح فردایی بیا بر گو کدام بهتر که گیرم بر علاج دل شراب نلب ز مهوری یا زمزم ز مولایی سخن گفتن او را زبید
کلامش سخت شیرین است دلم را برده از کف آن نازنین مجلس آراییی اگر یک شب نشینم پای وشلش تا سحر یاران کجا باشد مرا بهتر از این دیگر تمنایی زمن
پرسند چرا حالت نزار و زار گسردیده چه سازم دل زمن برده ماه دوبالایی بگویم دلبر را رحمی نما بر حال زار من نمی بیند به سوی من ندارد هیچ
پروایی به یک لبخند زیبا و یک عشوہ برد صدد دل چو پیش آید کسی کو پیر باشد یا که برنایی اگر فرش رهش برهان بسازد دیده و دل را تنزل کی نماید با شکر
خندی دل آراییی چشم غزل ساز همچون غزل حافظ چشمان تو مستانه دل میبرد از دستم مستانه و رندانه با چشم غزل سازت سویم تو اگر بینی سر شار شوم جانا بی

ساغر و پیمانسه با زلف پر از چینت مستانه به بزم آیی دل میبری از هرکس از عاقل و دیوانه غافل زمنت باشی از یار جفا پیشه داری تو سریاری بامسن توبگو یا نه روزانه نمی با من شب بزم رقیبان را نور نگری بخشی با طلعت جانانسه در بزم همه باغیر سر گرمی دمسازی هر گز نکنی بر ما نیم نگه دزدانه پروای شرم نبود اند ره عشق تسو اینسرا تو خوب دانی ای دلبر دردانه یکدم خرام سویم برهان دل و جان خود ایزد به قدمهائیت چون عاشق دیوانسه آزادگی از جور چرخ شکوه بعالم نمیکنیم از هست و نیست غصه پیهم نمیکنیم قدرت و ثروت است سبب درد سر مدام در گنج غیرت ایم هوس جم نمیکنیم ابنای روزگار به زرو قدرت عاشق ان اندیشه را خراب به در هم نمیکنیم چون شهباز همت عالی نصیب ماست بر آستان کس سر خود خم نمیکنیم از بهر الثقلت و رضامندی کسان چون دلقکی همیش خم و چم نمیکنیم ما نیستیم حریص و پی ثروت کلان از راه ناروا زر فرسراهم نمیکنیم ما بسته ایم سنگ قناعت به پای خویش شادیم و قلب و خویش پر از غم نمیکنیم آزادگیست جوهر انسان با وقسار نامرد وار تغیر به هر دم نمیکنیم باور نمیکنیم به لاف و گزاف کس تصدیق حرف گرم، سخن نرم نمیکنیم گر در کویر بر کشم فریاد العطش از دست غیر میل به زمزم نمیکنیم شمععی اگر کسی بفروزد شویم شاد خاموش چراغ کس به پف و دم نمیکنیم. قبل از آنکه به تفصیل روی موضوع ادبیات و مسایل سرگرم کن بحث برانیم بهتر است متکرر شویم که در لبلس ادبیات ودر لابلای عبارات ادبی و اطلاعی به جالب ترین و ضروری تر ین مسایل حیات مردم تملس گرفته بشویق و انتقاد خود را به مرجعش حواله مینمود

burhan,farhangi, ariaye

مطالب این بخش از صفحات 212 - 216 کتب «سیر ژورنالیزم در افغانستان» Salah satunya yang datang dalam perayaan ulang tahun itu adalah Krisdayanti. نوشته محمد کظم هنگ گرفته شده است 3

saidi,farhangi, ariaye

خواهرم ای خواهر رنجیده ام گرد رخسارت فروغ دیده ام قا متت آینه دار آسمان در لقایت صد هزاران Saya fikir Fathia perlu dibantu untuk memulihkan dirinya. کهکشان خواهرم در قید زندان تابکی اینقدر خوار و پریشان تا یکی دیده بگشا پر تو آزاده بش درصف آزاده گلن ایستاده بش در حقیقت معجز دوران تویی مظهر آزادی انسان تویی قلب جادو آفرینت با صفاست جا پگاه زروه عرش خداست بال آتش پاره گلشن تویی پیشتاز نهضت زن ، زن تویی پرتو رزم ملالی ها تویی وارث زرغونه و زهرا تویی رهرو راه انا هیتا تویی روشنی بخش همه دنیا تویی کیسویت در دست اهریمن میدا خا طرت از گرد غم آسوده باد روز بشکن بشکن زنجیر هاست روزویران کردن خمپاره Teman-teman saya juga beritahu wanita dalam video berkenaan adalah Fathia. هاست رزم و پیکارت همیشه زنده باد خواهرم! عبدالوکیل کوچی زنلن آزاده دست خشونت علیه زنان مظلوم کشور کوتاه باد

Ditanya soal Yuni Shara, Raffi Ahmad: Diundang, Tapi Nggak Bisa Datang!

پیامد منفی دیگری این شیوه جنایتکارانه این است که نسل های بعدی کمتر و گاهی هم هیچ در مورد زندگی و اندیشه های آن بزرگ مردان نمیدانند و منابعی در اختیار ندارند تا Bagaimanapun, Haji Zil mengakui beliau kasihan melihat nasib yang menimpa Fathia. . با استفاده از آن تصور و برداشت دقیقی را مورد مبارزه و کارنامه های آنها حاصل نمایند

Ditanya soal Yuni Shara, Raffi Ahmad: Diundang, Tapi Nggak Bisa Datang!

غمگین میشویم با غم و اندوه مردمان برهان سرود وساز به ماتم نمیکنیم ماه دو بالا مرا دیوانه میسازد خرام قد بالایی نمیدانم چه سازم با چنین سرو دلارایی شب هجر است ومن هم غرقه در تالاب تنهائی دل من خوش بدان کلخر بود یک صبح فردایی بیا بر گو کدام بهتر که گیرم بر علاج دل شراب نب ز مهرویی یا زمزم ز مولایی سخن گفتن او را زبید کلامش سخت شرین است دلم را برده از کف آن نازنین مجلس آرابی اگر یک شب نشینم پای وصلش تا سحر یاران کجا باشد مرا بهتر از این دیگر تمنایی زمن پرسند چرا حالت نزار وزار گسردیده چه سازم دل زمن برده ماه دوبالایی بگویم دلبرا رحمی نما بر حال زار من نمی بیند به سوی من ندارد هیچ پروایی به یک لبخند زیبا ویک عشوه برد صدد دل چو پیش آید کسی کو پیر باشد یا که برنای اگر فرش رهش برهان بسازد دیده ودل را تنزل کی نماید با شکر خندی دل آرابی چشم غزل ساز همچون غزل حافظ چشمان تو مستانه دل میبرد از دستم مستانه و زندانه با چشم غزل سازت سویم تو اگر بینی سر شارشوم جانا بی ساغر و پیمانسه با زلف پر از چینت مستانه به بزم آیی دل میبری از هرکس از عاقل و دیوانه غافل زمنت باشی از یار جفا پیشه داری تو سریاری بامسن توبگو یا نه روزانه نمی با من شب بزم رقیبان را نور نگری بخشی با طلعت جانانسه در بزم همه باغیر سر گرمی دمسازی هر گز نکنی بر ما نیم نگه دزدانه پروای شرم نبود اند ره عشق تسو اینسرا تو خوب دانی ای دلبر دردانه یکدم خرام سویم برهان دل و جان خود ایزد به قدمهائیت چون عاشق دیوانسه ++++++ آزادگی از جور چرخ شکوه بعالم نمیکنیم از هست و نیست غصه پیهم نمیکنیم قدرت و ثروت است سبب درد سر مدام در گنج غیرت ایم هوس جم نمیکنیم ابنای روزگار به زرو قدرت عاشق ان اندیشه را خراب به در هم نمیکنیم چون شهباز همت عالی نصیب ماست بر آستان کس سر خود خم نمیکنیم از بهر الثقلت و رضامندی کسان چون دلقکی همیش خم و چم نمیکنیم ما نیستیم حریص و پی ثروت کلان از راه ناروا زر فرسراهم نمیکنیم ما بسته ایم سنگ قناعت به پای خویش شادیم و قلب و خویش پر از غم نمیکنیم آزادگیست جوهر انسان با وقسار نامرد وار تغیر به هر دم نمیکنیم باور نمیکنیم به لاف و گزاف کس تصدیق حرف گرم، سخن نرم نمیکنیم گر در کویر بر کشم فریاد العطش از دست غیر میل به زمزم نمیکنیم شمععی اگر کسی Segala komen adalah hak dan بفروزد شویم شاد خاموش چراغ کس به پف و دم نمیکنیم. از احمد راتب دو فرزند بنلمهای اناهیتا راتب زاد واحمد جواد راتب باقیماند tanggungjawab anda sendiri.

Related Books

- [Guerre de Troie naura pas lieu. - Edited with an introd. by Henri J.G. Godin.](#)
- [Molluskenfauna aus den shell-middens der präkolumbianischen Siedlung von Pointe de Caille, St. Luci](#)
- [Liborum Francisci Petrarche Impressorum Annotatio.](#)
- [Associative democracy as a form of participatory democracy](#)
- [North American Eocene sea cows \(Mammalia:Sirenia\)](#)